

## آیا فلسفه مهم است؟

فیلسوف ها دوست دارند از درباره استدلال های بد گلیایه کنند. دیگر آدم ها چگونه می توانند چنین مغالطه های احمقانه ای مرتکب شوند؟ آیا نمی بینند چقدر نظراتشان دلبخواهی و ناهمخوان است؟ آیا مثال های نقض مشهود نیستند؟ فیلسوف ها پس از گلیایه کردن اغلب رو به شوخی می آورند. باور می کنی چه گفتند؟ ها ها ها. بیا آن احمق ها را مسخره کنیم.



فیلسوف ها دوست دارند از درباره استدلال های بد گلیایه کنند. دیگر آدم ها چگونه می توانند چنین مغالطه های احمقانه ای مرتکب شوند؟ آیا نمی بینند چقدر نظراتشان دلبخواهی و ناهمخوان است؟ آیا مثال های نقض مشهود نیستند؟ فیلسوف ها پس از گلیایه کردن اغلب رو به شوخی می آورند. باور می کنی چه گفتند؟ ها ها ها. بیا آن احمق ها را مسخره کنیم.

من هم از گلیایه کردن و شوخی کردن لذت می برم، ولی نگرانم این تمایل رایج بین ما فیلسوف ها، ما را از ارتباط با دیگر اعضای جامعه از جمله افراد آکادمیک در دیگر رشته ها جدا می کند. تا حدودی علت اینکه ارتباط ما با آنها قطع می شود این است که آنها نمی توانند با ما ارتباط برقرار کنند: اگر از نظر ما دیگران ارزش توجه و تفسیر همدلانه نداشته باشند ما نمی توانیم از آنها چیزی یاد بگیریم. این تمایل همچنین ما را از ارتباط با جامعه قطع می کند چرا که ما نمی توانیم با آنها در ارتباط باشیم: اگر به شکل علنی جامعه را تحقیر کنیم افراد آن به حرف های ما گوش نخواهند داد.

یکی از نشان های این تحقیر امتناع اغلب فیلسوفان از این است که تلاش کنند دیدگاههایشان را به شکل مشخص و دقیق برای خواندگانی بیان نمایند که آموزش یا صبر کافی ندارند. نشان دیگر این است که در بسیاری از دپارتمان های فلسفه برجسته امروزی، [فیلسوفان] بسیاری با شک و تردید به همکاران خود که انتخاب می کنند به جای مقاله در ژورنال های تخصصی کتاب های قابل فهم بنویسند نگاه می کنند. فیلسوف ها اغلب با ظاهر شدن در برنامه های تلویزیونی یا نوشتن برای روزنامه ها و مجلات شهرت حرفه ای خود را به خطر می اندازند. اگر آنها حاضرند دیدگاههایشان را تا این حد ساده سازی کنند چگونه ممکن است در مورد فلسفه جدی باشند؟ آیا دارند نرم می شوند؟

در نتیجه، فیلسوف ها دیگر صرفاً با هم نوع خود سخن می گویند و حتی روی سخنشان همه فیلسوف ها نیست. فیلسوف های تحلیلی گلیایه می کنند که فیلسوف های قاره ای قابل فهم نیستند. فیلسوف های قاره ای پاسخ می دهند که فیلسوف های تحلیلی ملانقطی هستند. هر دو اتهام تا حدی حقیقت دارند. حال وقتی فیلسوف ها حتی خودشان نمی توانند یکدیگر را درک کنند، چگونه می توانیم از غیرفیلسوف ها توقع داشته باشیم که فیلسوف ها را بفهمند؟

البته جا برای گفتن حرفه ای وجود دارد. دیگر رشته های آکادمیک هم از فیزیک گرفته تا نوروساینس شامل اصطلاحات تخصصی زیادی است. ژورنال های حرفه ای علمی به ندرت برای مطالعه کردن لذت بخش هستند. تفاوت در این است که در این رشته ها افراد سخت تلاش می کنند ایده های خود را به دیگر افراد منتقل کنند، در حالی که اغلب فیلسوف ها چنین تلاشی نمی کنند. در نتیجه، عموم جامعه اغلب به فلسفه به دید بازی غیرقابل درکی نگاه می کنند که مفرح نیست. اگر فیلسوف ها راهی برای انتقال اهمیت فلسفه به دیگران پیدا نکنند، نباید متعجب بشویم که هیچ کس دیگری نفهمد چرا فلسفه مهم است. این سوءتفاهم غم انگیز است، چرا که فلسفه با مسائل مهمی سرو کار دارد که آدم های واقعی را تحت تاثیر قرار می دهد. متافیزیک دانان دیدگاههایی درباره اراده آزاد و علیت ارائه می کنند که می تواند نحوه انتساب مسئولیت در جرایم در قانون را تحت تاثیر قرار دهد یا دسترسی به پورنوگرافی را بر این اساس که علت بروز خشونت علیه زنان است محدود کند. فیلسوف های سیاسی از نظریاتی دفاع می کنند که درسهایی مفید برای دولت ها دارند. فیلسوف های علم پرسش هایی درباره عینیت علم مطرح می کنند که می تواند اعتماد عموم جامعه به فرگشت یا تغییرات آب و هوایی را تحت تاثیر قرار دهد. فیلسوفان دین و طبیعت بشر استدلال هایی ارائه می کنند که بر جایگاه ما در جهان و طبیعت تاثیرگذار است. فیلسوفان زبان به ما کمک می کنند دریابیم چگونه می توانیم وقتی با هم سخن می گوئیم یکدیگر را درک کنیم. و البته فیلسوفان اخلاق درباره آنچه به لحاظ اخلاقی در موقعیت هایی که همه با آنها مواجه می شویم و برایمان مهم است درست یا غلط، یا خوب یا بد است صحبت می کنند.

به خاطر این کاربردهای بالقوه، باید راهی برای فیلسوف ها وجود داشته باشد تا نشان دهند چرا و چگونه فلسفه مهم است و این کار را به وضوح و دقت کافی انجام دهند تا غیرفیلسوف ها بتوانند ارزش آن را دریابند. همچنین باید راهی وجود داشته باشد تا فلسفه را به شکلی سرزنده و گیرا بنویسند، تا عموم مردم بخوانند آن را بخوانند. فیلسوف های کمی در حال حاضر این کار را می کنند. الگوی آنها می تواند نشان می دهد که دیگران نیز می توانند این کار را بکنند، ولی فیلسوف های کمی از آنها پیروی می کنند. برای حرفه ی فلسفه آکادمیک نیازمند این است که فیلسوف های بیشتری را برای ارتباط برقرار کردن با افراد خارج از شغل خود توانمند سازد و تشویق کند.

کتاب «بهترین چیزها در زندگی» در سال ۲۰۱۰ توسط انتشارات دانشگاه آکسفورد به چاپ رسیده است. برگردان: زهیر باقری نوع پرست